

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوازدهم، شماره اول و دوم،

بهار و تابستان ۱۳۹۰، شماره مسلسل ۴۶ - ۴۵

فتوحات مسلمانان در قفقاز

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۱۷ تاریخ تأیید: ۹۰/۴/۲۰

* سید سجاد حسینی

** جعفر آقازاده

پس از شکست ایرانیان در نبرد نهاوند (۲۱ هـ ق)، برای این که امکان دفاع منسجم و یک پارچه از ایرانیان گرفته شود، به فرمان عمر ایالت های ایرانی یکی پس از دیگری، مورد حمله مسلمانان قرار گرفت. در راستای این سیاست، اعراب مسلمان پس از فتح آذربایجان به سمت قفقاز حرکت کردند و آن جا را فتح نمودند. نخستین فتوحات اسلامی در قفقاز از زمان خلافت عمر تا پایان حکومت معاویه در چهار مرحله متقطع صورت گرفته و در عصر هر یک از خلفا با روش و رویکردی خاص و مبتنی بر سیاست های کلی خلیفه وقت پی گیری شده است. مسلمانان در این دوره توانستند بر مناطقی از قفقاز دست یابند که در گذشته زیر نظر حکومت ساسانی بود، ولی فراتر از مرزهای ساسانی، با مقاومت شدید خزرها مواجه شدند و فتوحات متوقف گردید. در این پژوهش، نخستین فتوحات مسلمانان در منطقه قفقاز از زمان خلافت عمر تا پایان خلافت معاویه

* دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان.

مورد بررسی قرار گرفته و به مسائلی چون نوع فتوحات، چگونگی فرمان‌دهی و سازمان‌دهی آن، تأثیر جغرافیای منطقه بر روند فتوحات، واکنش حکام و اهالی منطقه در برابر سپاهیان اسلام پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: فتوحات، قفقاز، خلافت عمر، خلافت عثمان، خلافت امیرالمؤمنین

علی ، خلافت معاویه.

مقدمه

ضعف و فساد فزاینده حکومت ساسانی به ویژه پس از مرگ خسرو پرویز و از بین رفتن جاذبه و کشش دین زردشتی، هم‌زمان گردید با حملات مسلمانانی که سرشار از نیروی ایمان و انگیزه بودند. در زمان خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ هـ ق) مسلمانان با فتح حیره پایتخت عراق^۱ به مرزهای ایران نزدیک شدند. در زمان خلافت عمر (۱۳-۲۳ هـ ق) فتوحات مسلمانان در ایران با برنامه و سیاست مشخصی ادامه یافت و قدرت افسانه‌ای پادشاهان ساسانی زیر گام‌های سپاهیان اعراب مسلمان درهم شکست. سپاهیان اسلام، نواحی مختلف ایران را یکی پس از دیگری درنوردیدند و فتوحات تا سرحد منطقه شمال غرب ایران عصر ساسانی؛ یعنی قفقاز پیش رفت.

قفقاز همواره یکی از مهم‌ترین مناطق مرزی دولت ساسانی به حساب می‌آمد و نزدیکی این منطقه به روم و رواج مسیحیت در بخش‌های قابل توجهی از آن^۲ بر حساسیتش می‌افزود. این ناحیه هر از چند گاهی میان ایران و روم دست به دست می‌شد.^۳ از سوی دیگر، خزرها و سایر اقوام مهاجم در آن سوی مرزهای قفقاز به سر می‌بردند و همواره این منطقه و مناطق جنوبی‌تر ارس را تهدید می‌کردند. از این رو دولت ساسانی قلعه‌ها، حصارها و سدهایی را در جای‌جای سرحدات این منطقه ساخت که معروف‌ترین آن‌ها باب‌الابواب در دربند بود.^۴

رسیدگی به دروازه‌ها و حصارهای مرزی قفقاز از اهمیت ویژه‌ای برای دولت ساسانی

برخوردار بود، به طوری که ایشان در قراردادهایی، دولت روم را نیز ملزم به تقبل بخشی از هزینه های دفاعی این معابر کردند.^۵ در عصر خسرو انوشیروان رسیدگی به قفقاز و استحکامات و معابر آن فزونی یافت و مانند دیگر نواحی ایران، سازمان حکومتی و نظامی استواری در آن برقرار شد.^۶

اما با پیدایش ضعف فزاینده دولت ساسانی در اواخر حیات این حکومت، سرداران و حکام بر امور ایالتها مسلط شدند. این وضعیت نشانگر آغاز دوره جدیدی از ملوک الطوایفی در تاریخ ایران بود که با حملات مسلمانان و سقوط ساسانیان پایان یافت.^۷ منطقه قفقاز نیز از این حالت مستثنا نبود و در چنین شرایطی بود که سپاهیان اسلام برای فتح این منطقه اقدام کردند.

اطلاعات منابع درباره فتح قفقاز به صورت پراکنده هستند و یک نظم منطقی و تاریخی در گزارشها رعایت نشده است. منابع بیش از هر چیز به عملیات نظامی توجه کرده اند و باید از خلال روایتها، نکات مهم مربوط به عکس العمل مردم، اوضاع عمومی منطقه و عوامل مختلف تأثیرگذار در کیفیت عملیات نظامی را استخراج کرد.

در این مقاله با بررسی زوایای مختلف فتوحات اسلامی در منطقه قفقاز از زمان خلافت عمر (۱۳ - ۲۳ هـ ق) تا پایان خلافت معاویه بن ابوسفیان (۴۱-۶۰ هـ ق) سعی می شود به پرسشهای گوناگونی چون مسیرهای لشکرکشی، مراحل مختلف فتوحات در قفقاز، واکنش حکام و مردم منطقه در برابر سپاه اسلام، تأثیر جغرافیای طبیعی منطقه در روند فتوحات، علت توقف فتوحات در سرحدات ساسانی قفقاز پاسخ داده شود.

نخستین مرحله فتوحات

تاریخ و جغرافیای دو منطقه قفقاز و آذربایجان از گذشته های دور، همواره درهم تنیده و مرتبط با هم بوده است. حتی گاهی اوقات، جغرافیای این دو منطقه را نمی توان به راحتی از هم تشخیص داد. چنان که نویسنده *حدود العالم* در قرن ۴ هـ ق بدین واقعیت اعتراف می کند و می نویسد:

سه ناحیت [آذربایجان و اران و ارمنیه] به یکدیگر پیوسته و سوادهای ایشان به یکدیگر اندر شده.^۸

حتی مقدسی نیز عنوان مشترک «رحاب» را به این سرزمین‌ها می‌دهد و می‌نویسد:
 من نامی نیافتم که همه خوره‌هایش را در برگیرد پس آن را رحاب نامیدم ...
 من این سرزمین را به سه خوره بخش کرده‌ام، نخستین آنها از بالای دریایچه،
 اران است، سپس ارمنیه و در پایان آذربایجان باشد.^۹

تشابه، ارتباط و هم‌جواری باعث شده بود که سرنوشت این مناطق به یک‌دیگر مرتبط شود. در اغلب مواقع هر حادثه‌ای که در آذربایجان روی می‌داد، اندکی بعد دامن‌گیر قفقاز می‌شد و برعکس، آن‌چه در قفقاز رخ می‌داد پس از مدتی در آذربایجان به وقوع می‌پیوست. فتوحات اسلامی نیز در این مناطق چنین حالتی را داشت و مسلمانان پس از آن‌که آذربایجان را فتح کردند و در آن‌جا به ثبات نسبی دست یافتند، لشکری به سوی شمال فرستاده و به فتح قفقاز پرداختند.^{۱۰}

مشهورترین تاریخ برای نخستین فتوحات مسلمانان در قفقاز، سال ۲۲ هـ ق ذکر می‌شود.^{۱۱} طبری بعد از این‌که جریان فتوحات در قفقاز را در زیر حوادث سال ۲۲ هـ ق می‌نویسد، به ذکر امان نامه مردم موقان^{۱۲} کوهستان قبیج^{۱۳} می‌پردازد که تاریخ ثبت شده در پای این امان نامه، سال ۲۱ هـ ق را نشان می‌دهد.^{۱۴} ولی به سبب آن‌که اعراب پس از نبرد نهاوند (۲۱ هـ ق) به آذربایجان حمله نموده و آن‌جا را در سال ۲۲ هـ ق فتح کردند^{۱۵} و بعد از این پیروزی به سوی قفقاز حرکت کردند، سال ۲۱ هـ ق برای فتح این ناحیه صحیح نیست و این منطقه نیز در سال ۲۲ هـ ق فتح شده است.

فرمانده اصلی نخستین مرحله از فتوحات مسلمانان در قفقاز، سراقه بن عمرو، معروف به «ذوالنور» بود که از سوی عمر به این منصب گماشته شد. با این وجود، سرداران دیگری نیز مأمور به همکاری با سراقه شده بودند که معروف‌ترین آنها عبدالرحمن بن ربیع نام داشت. عبدالرحمن در مقدمه سپاه اعزامی به سوی قفقاز فعالیت می‌کرد و در

واقع سخت‌ترین و بیشترین امور این عملیات نظامی بر عهده وی بود. حذیفه بن اسید غفاری و بکیر بن عبدالله لیثی نیز از فرماندهان رده پایین این سپاه محسوب می‌شدند.^{۱۶} عمر برای درهم شکستن مقاومت اهالی مناطق فتح شده و برای حفظ آهنگ فتوحات، به موازات فتح سرزمین‌های دوردست‌تر، لشکرهای فراوانی را پشت سر هم می‌آراست و روانه جبهه‌ها و میادین نبرد می‌کرد.^{۱۷} در قفقاز نیروهای اعزامی به منطقه، همواره از سوی کوفه و مدینه تقویت و پشتیبانی می‌شدند و به فرمان خلیفه، نیروها و سرداران تازه نفس به محل فتوحات اعزام می‌گشتند. در این دوره از فتوحات نیز عمر، حبیب بن مسلمه را به دنبال دسته نخست سپاهیان، روانه قفقاز کرد و حبیب از مقر خود در جزیره^{۱۸} راهی قفقاز شد.^{۱۹}

باید اشاره کرد که پیش از همه این لشکرکشی‌ها، بکیر بن عبدالله در همین سال ۲۲ هـ ق بعد از فتح آذربایجان و صلح با مردم این سرزمین، با اجازه خلیفه دوم عازم قفقاز شد و تا نزدیکی‌های باب پیش روی کرد.^{۲۰} این لشکرکشی مقدماتی، ارزش بسیار زیادی برای لشکرکشی اصلی مسلمانان به قفقاز داشت و تجارب و اطلاعات اولیه بکیر در خصوص جغرافیای منطقه، راه‌ها، اقوام ساکن در آن می‌توانست برای سپاهیان سراقه بسیار سودمند باشد تا آنان چشم بسته وارد معرکه نگردند.

عبدالرحمن بن ربیع پس از گرفتن فرمان لشکرکشی، از سوی سراقه به جانب باب حرکت کرد و به بکیر پیوست که قبل از او در این منطقه حضور یافته بود. حاکم محلی منطقه که در باب ساکن بود در خود توانایی مقابله با سپاهیان اسلام را ندید و با طلب امان نامه‌ای وارد مذاکره با عبدالرحمن گردید.^{۲۱} وی با لقب «شاه» شناخته می‌شد^{۲۲} و منابع مختلف با نام «شهربراز»^{۲۳} و «شهریار»^{۲۴} از وی یاد کرده‌اند. طبری به خاطر تشابه نام، شهربراز را از خاندان شهربرازی می‌داند که:

بنی اسرائیل را تباه ساخت و شام را از آنها خالی کرد.^{۲۵}

اما تشابه نام برای چنین ادعایی کافی نیست. نکته قابل تأمل درباره حاکم محلی، این

است که او فردی غیر بومی بوده است و طبری به صراحت در این باره می‌نویسد:

شاه آنجا برآز بود که از مردم فارس بود^{۲۶}

و در شرح گفت‌وگوهای شهربراز با عبدالرحمن از زبان وی می‌نگارد:

من با مردم قبیج و ارمن نسبتی ندارم.^{۲۷}

شایان ذکر است که اعمال سیاست اسکان نیروها و حکام غیر بومی در قفقاز از سوی خسرو انوشیروان بسیار معروف بود و شاید این سیاست در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافته باشد و شهربراز فارسی، یکی از نتایج اعمال این سیاست در قفقاز بوده است.^{۲۸} مذاکراتی میان شهربراز و عبدالرحمن انجام شد و شهربراز از عبدالرحمن می‌خواهد که با اخذ جزیه آنها را در برابر دشمنانی که همواره به این منطقه حمله می‌کنند، زبون و ضعیف نسازد. عبدالرحمن در این باره از سراقه کسب تکلیف می‌کند. سراقه نیز برای این وضعیت، چنین نظر می‌دهد: که هرکس مسلمانان را در جنگ با کفار یاری رساند، جزیه و خراج از او برداشته می‌شود.^{۲۹} به گفته طبری، این رفتار سراقه با دشمن مغلوب و تسلیم شده، در اسلام رسم گردید و بعدها در ماوراءالنهر که در معرض حملات ترکان بود، نیز اجرا شد.^{۳۰} سراقه پس از این توافق، امان‌نامه‌ای برای مردم ارمینیه و باب صادر کرد و عبدالرحمن بن ربیع و سلمان بن ربیع و بکیر بن عبدالله شاهد این امان‌نامه شدند و مرضی بن مقرن آن را نوشت و شاهد شد در این امان‌نامه آمده است:

و این امانیست از سراقه بن عمرو، عامل امیرالمؤمنان، عمر بن خطاب به شهر

براز و ساکنان ارمینیه و ارمنیان می‌دهد، جان‌ها و مال‌ها و دینشان را امان می‌-

دهد که زیان نبینند و پراکنده شان نکنند، مردم ارمینیه و ابواب از مقیم و کوچ

هرکه در اطرافشان باشد. به آنها پیوندد، می‌باید وقتی هجومی رخ دهد راهی

شوند و دستور ولایتدار را هجوم باشد یا نباشد، اجرا کنند هرکه این را ببیند

جزیه از او برداشته شود مگر آنها که سپاهی شده‌اند که سپاهی شدن به جای

جزیه آنهاست و هرکه مورد حاجت نباشد و بماند مانند دیگر مردم آذربایجان

عاهده دار جزیه است اگر سپاهی شوند راهنمایی یک روز کامل از آنها برداشته

شود و اگر ترک کردند باید بدهند.^{۳۱}

مردم ارمنستان و باب با پذیرش پرداخت جزیه و صلح از قبول اسلام امتناع کردند؛ زیرا جزیه از اهل کتاب در حالتی اخذ می شد که مردم منطقه‌ای اسلام نیاورده باشند. از مجوس در قرآن به عنوان اهل کتاب یاد نشده است، ولی مسلمانان اقدام پیامبر ۶ در گرفتن جزیه از زردشتیان بحرین را مینا قرار داده و بر مجوسان هم جزیه وضع نمودند.^{۳۲} در این منطقه هم که مردم زردشتی و مسیحی بودند، مسلمانان به سیره پیامبر ۶ عمل نموده و بر آنها جزیه وضع کردند.

مفاد این قرارداد، ساده و بی‌پیرایه است. شاهدان آن هم از خود مسلمانان هستند و این قرارداد در مضمون تفاوتی با دیگر قراردادهایی که در سایر نقاط ایران بسته می‌شد، ندارد.^{۳۳}

تنها تفاوت، تعهد مردم به دفاع و حمایت از مسلمانان در صورت حملات خزران بود که در این صورت جزیه آن سال از آنها برداشته می‌شد. منطقه باب و ارمنستان همواره در معرض حملات ترکان خزر قرار داشت و مسلمانان بدون حمایت بومیان قادر به عقب راندن آنها نبودند، به همین سبب این بند را در عهدنامه گنجانده تا ضامن حمایت بومیان از آنها باشد.

در این معاهده آمده است که هرکس در کار سپاهی شرکت نکند «مانند دیگر مردم آذربایجان عاهده دار جزیه است»؛ یعنی شیوه اخذ جزیه، مانند منطقه آذربایجان است. در قرارداد صلح آذربایجان آمده بود که جان، مال و دین مردم به شرط آن در امان است که: جزیه بدهند به قدر توانشان. بر کودک و زن بیماری که چیزی از دنیا به کف

ندارد و عابد خلوت نشین که چیزی از دنیا به کف ندارد، جزیه نیست.^{۳۴}

جمله مردم به قدر توانشان جزیه بدهند، مبهم و نارسا است، ولی نوشته‌های فقها که

مدتها بعد از روی چنین قراردادهایی شیوه اخذ جزیه و مقدار آن را نوشته‌اند می‌تواند ما را در فهم این عبارت یاری رساند. فقها درباره میزان جزیه آرای مختلفی دارند. ابو حنیفه معتقد است که از ثروتمندان چهل و هشت درهم، از افراد میانه بیست و چهار درهم و از فقرا دوازده درهم در هر سال اخذ شود، وی اجتهاد کارگزار در این باب را نمی‌پذیرد. مالک معتقد است که حداقل و حداکثر جزیه از پیش معلوم نیست و این به اجتهاد فرمانروا بستگی دارد. شافعی هم معتقد است که حداقل یک دینار ولی حداکثر مشخص نیست و میزان آن به اجتهاد کارگزار بستگی دارد.^{۳۵} قاضی ابویوسف که خود حنفی است، به تقسیم‌بندی مردم به سه طبقه بر طبق اصول ابوحنیفه معتقد است.^{۳۶} محقق حداقل و حداکثری برای جزیه قائل نیست و آن را بسته به رأی امام می‌داند.^{۳۷} در مورد مقدار جزیه پرداختی از سوی اهالی باب، گویا منظور نویسندگان، تقسیم مردم به سه گروه و اخذ جزیه بر اساس توانایی آنها بود.

درباره گروه‌های معاف از مالیات هم بر اساس توضیح ماوردی جزیه تنها بر مردان آزاد و عاقل واجب است و بر زن، کودک، دیوانه و برده از آن روی که وابسته و عاقله محسوب می‌شوند، واجب نیست.^{۳۸} محقق تنها اطفال، زنان و دیوانگان را از جزیه معاف می‌داند و آن‌را بر زهاد و کشیشان واجب می‌داند، ولی درباره بندگان و از کارافتادگان نظر قاطعی نمی‌دهد.^{۳۹} این که در آذربایجان و باب، عبّاد را هم از جزیه معاف کرده‌اند، حاکی از عدم سخت‌گیری در حق مردم این ناحیه است. وظیفه گردآوری جزیه، بی شک بر عهده مقام‌های بومی بود و اعراب تجربه و تشکیلات لازم برای این کار نداشتند.

دیگر مسئله مورد تأمل، اهتمام مسلمانان برای تسلط بر باب، در ابتدای این مرحله از فتوحات در قفقاز است. چرایی این امر را باید در بزرگی، عظمت و به احتمال قوی مرکزیت باب در این دوران در کل و یا بخشی از منطقه قفقاز جست‌وجو کرد. باب در دوران ساسانیان و پس از اسلام تا مدت‌ها از اهمیت فراوانی برخوردار بود، به گونه‌ای که ابن حوقل در قرن ۴ هـ ق این شهر را به همراه بردعه و تفلیس از بزرگ‌ترین شهرهای آن می‌نامد.^{۴۰} در گذشته، مرکز یک ایالت و منطقه از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بوده

است. هرگاه مرکز یک کشور، ایالت و یا منطقه‌ای سقوط می‌کرد، گویی تمام آن کشور، ایالت و منطقه سقوط کرده و کار آن سامان به پایان رسیده است.^{۴۱}

استیلا‌ی مسلمانان بر باب نیز به معنای استیلا‌ی آنها بر تمامی سرزمین‌هایی بود که مرکز آن، این شهر مهم و استراتژیک بود. این مسئله در مراحل بعدی فتوحات، از نظر روانی تأثیر به‌سزایی می‌گذاشت. مسلمانان می‌خواستند قبل از هر کاری در قفقاز، خود را در برابر خطر تهاجم اقوام شمال این منطقه ایمن سازند، بنابراین به سوی باب تاختند تا با استیلا بر آن، تسلط خود را بر استحکامات دفاعی آن‌جا مسجل سازند و بدین ترتیب، ضمن تضمین امنیت قفقاز جنوبی با خیال راحت‌تری به فتوحات خود در این ناحیه ادامه دهند.^{۴۲}

سراچه پس از ارسال خبر موفقیت عملیات فتح باب به خلیفه دوم، عزم خود را برای ادامه فتوحات در قفقاز جزم کرد و امیدوارتر از پیش، چهار تن از فرماندهان زیردست خود را راهی فتح چهار ناحیه قفقاز نمود:

بکیر بن عبدالله به موقان؛ حبیب بن مسلمه به کوهستان‌های اطراف ارمینیه؛ حذیفه بن اسید به کوهستان آلان؛^{۴۳} سلمان بن ربیع به منطقه ای نامعلوم.^{۴۴}

جز سپاه بکیر که عازم موقان شده بود، بقیه فرماندهان اعزامی به سه ناحیه قفقاز با عدم موفقیت باز می‌گردند و این‌بار تنها موقان فتح شد و برای مردم آن سامان امان‌نامه‌ای تنظیم گردید و آنان به پرداخت جزیه ملزم شدند.^{۴۵} عوامل شکست سه سردار سپاه اسلام در این مرحله از فتوحات در موارد زیر مورد بررسی و موشکافی قرار می‌گیرد:

۱. سپاهیان مسلمان که به تازگی از عملیات جنگی و لشکرکشی به باب بازگشته بودند، دیگر قدرت و نیروی اولیه را نداشتند. آن‌ها با نیروی کمتری در این بخش از فتوحات ظاهر شدند و به طبع نتیجه‌چندانی به دست نیاوردند. حتی طبری نیز کمبود لوازم و تجهیزات را از عوامل ناکامی در این بخش از فتوحات بیان می‌کند.^{۴۶}

۲. هر چند مسلمانان در فتح باب موفق گشته بودند، این بدین معنا نبود که نیروهای

نظامی منطقه قفقاز به طور کامل متلاشی شده‌اند. این ناحیه به خاطر موقعیت مرزی اش و تهدیدهایی که دائماً از سوی اقوام مهاجم شمال با آن مواجه بود، همواره مورد توجه ویژه دولت ساسانی قرار گرفته و در آن نیرو و تجهیزات نظامی فراوانی استقرار یافته بود. اگر این نیروهای نظامی، خودی نشان می‌دادند، سپاه خسته و فرسوده اسلام را در آن موقعیت یارای مقاومت در برابر ایشان نبود. چنانچه این موضوع عملاً نیز مشاهده شد.

۳. وجود موانع طبیعی، چون کوهستان نیز باعث کندی گسترش و تعمیق اسلام در مناطق مختلف می‌گشت. قفقاز به لحاظ طبیعی از چنین وضعی برخوردار بود. کوهستان مأمی مطمئن برای فرار و پناه مردم و نیروهای نظامی منطقه به هنگام تهاجم سپاهیان اعراب مسلمان به حساب می‌آمد. چنانچه طبری نیز در این باره می‌نویسد:

آنها که اهل کوهستان بودند سوی کوهها رفتند.^{۴۷}

مردم منطقه، جای جای کوهستان‌های سرزمین خود را می‌شناختند، اما در مقابل مسلمانان هیچ شناختی از آن نواحی نداشتند و در صورت بروز درگیری، کوهستان ناشناس و صعب العبور می‌توانست برایشان بسیار خطرناک و مهلک باشد. از طرفی اعراب بیابان-گرد بیشتر به جنگ در دشت و مناطق باز عادت داشتند و جنگیدن در کوهستان‌ها که اغلب با جنگ چریکی همراه بود برای ایشان سخت و ناآشنا بود. به همین سبب در مناطقی نظیر قفقاز و کوه‌های البرز متحمل شکست‌های فراوانی شدند.

سراقة بن عمرو در دومین بخش از نخستین مرحله فتوحات در قفقاز درگذشت و عبدالرحمن بن ربیعہ جانشین وی گردید. خلیفه دوم نیز از مدینه، فرمان جنگ با ترکان آن سوی باب را برای او صادر کرد.^{۴۸} باید در نظر داشت که ارتباط میان سپاهیان اعزامی به فتوحات با مرکز خلافت همواره برقرار بود، اما سرعت آن بسیار کمتر از آن مقداری بوده است که منابع بیان کرده‌اند. فرمانده سپاه اعزامی به منطقه، در بیشتر موارد با عمل-کردی مستقلانه، خود تصمیم‌نهایی را می‌گرفت و بعد از مدت‌ها این عمل‌کرد وی به مرکز خلافت گزارش داده می‌شد. پس از جریان مرگ سراقة و جانشینی عبدالرحمن نیز،

اوضاع بدین منوال بوده است.^{۴۹} عبدالرحمن، فرمانده اصلی فتوحات در قفقاز گردید و خلیفه دوم مدت‌ها بعد، از این جریان آگاهی یافت و آن را تأیید کرد.

دومین مرحله فتوحات

دومین مرحله فتوحات در منطقه قفقاز به سال ۲۴ و یا ۲۵ هـ ق و به دوران خلافت خلیفه سوم، عثمان بن عفان (۲۳-۳۵ هـ ق) مربوط می‌شود.^{۵۰} در این مرحله از فتوحات برخی از مناطقی که در مرحله نخست فتح شده بود، دوباره فتح گردید. این بدین معناست که این مناطق بعد از فتح اول شوریده و از اطاعت اعراب سرپیچی می‌کردند.

فرماندهی اصلی این مرحله از فتوحات بر عهده ولید بن عقبه بود. ولید در نخستین اقدام خود، عبدالله بن شبیل احمسی را به مناطقی چون موقان، بَیر و طیلسان راهی کرد و این سردار پس از انجام مأموریت نظامی خود در این مناطق، با مقادیر قابل توجهی غنیمت بازگشت.^{۵۱}

سلمان بن ربیع باهلی نیز که از سوی ولید به مقدمه‌داری فتوحات انتخاب شده بود، در منطقه کر و فری کرد. طبری تعداد سپاهیان او را دوازده هزار تن می‌نویسد.^{۵۲} سلمان به شارستان «بردعه»^{۵۳} روانه شد و بر ساحل رود «ثُرثور»^{۵۴} لشکر کشید. آن‌گاه «بیلقان»^{۵۵} را بدون جنگ فتح کرد. پس از آن بر «بلاسجان» یا «بلاشجان»^{۵۶} «قبله»^{۵۷} «مسقط»^{۵۸} «شابران»^{۵۹} «شروان»^{۶۰} «شمکور»^{۶۱} «لکز»^{۶۲} «فیلان»^{۶۳} و در نهایت «باب»^{۶۴} چیره گشت و خود را به سرحدات ترکان خزر رسانید.

ابن أعمم کوفی، مسلم بن ربیع را به جای سلمان بن ربیع، فاتح این سرزمین‌ها می‌داند.^{۶۵} این تفاوت نام فرمانده در کنار تشابه دیگر بخش‌های دو روایت را می‌توان به اشتباه راویان ابن أعمم کوفی نسبت داد. با این تفصیل، سلمان بن ربیع توانست بیشترین نقاط قفقاز را فتح نماید. پیش از این اشاره‌ای به فتح این مناطق نشده است و نحوه برخورد و تعامل طرفین با یک‌دیگر، پس از پایان فتح هر شهر در منابع انعکاس نیافته است.

سلمان در ادامه فتوحات خود در قفقاز، از باب گذشت و به جنگ ترکان خزر رفت، اما در این عملیات نظامی شکست خورد و کشته شد. پیکر او را در همان منطقه باب الابواب در پشت رود بلنجر به خاک سپردند. به گفته منابع در این جنگ چهار هزار نفر از مسلمانان کشته شدند.^{۶۶} ابن اعمش کوفی، شمار کشته شدگان مسلمانان را به همراه فرمانده‌شان که وی مسلم بن ربیع می‌داند، ده هزار نفر می‌نویسد.^{۶۷} هرچند این اعداد و ارقام نمی‌تواند دقیق باشد، اما اعلام چنین رقم بزرگی برای کشته شدگان سپاه اسلام آن هم توسط منابع اسلامی، نشانگر بزرگی شکست و تلفات زیاد مسلمانان است. ابن جمانه باهلی درباره سلمان و قتیبة بن مسلم می‌گوید:

ما را دو گور است، گوری در بلنجر و قبر دیگر در چینستان، که آه از این دو قبر آن‌که در چین خفته است فتح‌هایش به همه سوی کشید و این دگر همان است که رحمت باران از آن جویند.^{۶۸}

حبیب بن مسلمه در این مرحله از فتوحات قفقاز نیز به یاری سپاه اسلام شتافت. وی رهسپار «جرزان» که همان گرجستان است، گشت و بنا به درخواست «بطریق» این سامان برای انعقاد پیمان صلح به «تفلیس» یکی از شهرهای مهم آن رفت و این پیمان در آن‌جا منعقد گردید.^{۶۹} در این زمان بر تفلیس مسیحی نشین، شخصیتی مذهبی حکومت می‌کرد. او از طرف مردم گرجستان با حبیب بن مسلمه صلح کرد و تعهد پرداخت جزیه نمود. بلاذری، فتوحات حبیب را هم‌زمان با جنگ سلمان در برابر خزران می‌داند و در این-باره می‌نویسد:

بعد از شکست سلمان، عثمان، حبیب بن مسلمه را به شام فرستاد و حدیفه بن یمان عیسی را بر ارمنستان ولایت داد.^{۷۰}

ابن اعمش نیز فتوحات حبیب را بعد از شکست سلمان می‌داند و می‌نویسد:

عثمان بعد از عزل حبیب در این مرحله حدیفه بن یمان را جانشین وی

نمود.^{۷۱}

بلاذری و ابن اعثم بر این باورند که عثمان، حذیفه را بعد از مدتی عزل کرد و پس از آن، پشت سر هم چند نفر از جمله مغیره بن شعبه والی این منطقه شدند تا نوبت به اشعث رسید و ذکری از لشکرکشی بزرگ دیگری به این ناحیه نمی‌کنند.^{۷۲}

سومین مرحله فتوحات

سومین مرحله فتوحات مسلمانان در قفقاز در سال ۳۲ هـ ق و در زمان خلافت عثمان انجام شد. فرمانده اصلی این مرحله از فتوحات عبدالرحمن بن ربیععه بود. شخصی که در مرحله نخست فتوحات اسلامی در قفقاز خوش درخشید و این بار خلیفه سوم از او خواست تا سرحدات اسلامی را از دروازه‌های دربند باب‌الابواب که به منزله مرز دولت ساسانی با خزران بود فراتر برد و بر ترکان خزر پیروز شود. اما خواست خلیفه محقق نگردید و در جنگی که میان لشکر اسلام و خزران در گرفت، عبدالرحمان و بسیاری از سرداران و نیروهای مسلمان کشته شدند. این شکست آنقدر سنگین و جان‌گداز بود که خلیفه سوم در سوگ شهیدانش گفت:

انا لله و انا اليه راجعون. مردم کوفه کاستی گرفتند خدایا آنها را بیامرز و

مقبلشان کن.^{۷۳}

نکته جالب توجه در این خصوص، نگاه بسیار معنوی منابع به این واقعه است. طوری که ضمن اشاره به اشتیاق مسلمانان برای شهادت در این نبرد، درباره الهامات و پیغام‌های غیبی در این واقعه سخن می‌گویند. حتی منابع اظهار می‌کنند که ترکان پیکر بی‌جان عبدالرحمن را با خود بردند و هم‌چنان از آن برای طلب باران و نصرت تبرک می‌جویند.^{۷۴} به نظر می‌رسد چنین اعتقادی نسبت به مزار عبدالرحمن اعتقادی متأخر است و در واقع، پس از مسلمان شدن این مناطق در میان مردم رواج یافته است و گزارش طبری به زمانی پس از اسلام آوردن این مناطق مربوط می‌شود. هم‌چنین باید گفت که کسب برکت از وجود زنده و مرده انسان‌های مقدس، ریشه در عقاید صوفیانه دارد و اگر صوفیسم ترکان

را مخلوطی از عقاید قبل و بعد از اسلام آوردن ایشان بدانیم، تبرک جستن آنان از مزار عبد الرحمن حتی پیش از گرایش به اسلام توجیه پذیر است. علت توقف مسلمانان در این حدود به این خاطر بود که آنها تنها توانستند پایه‌های سست و لرزان حکومت پیر و فرسوده ساسانی را براندازند، پس تا در بند آخرین سرحد ساسانیان پیش رفتند و آن را فتح کردند. اما زمانی که پا به قلمروی حکومت جوان و پویای خزرها گذاشتند، شکست‌های مکرری را تجربه کرده و عقب نشستند و سال‌ها در پشت سرحدات ترکان خزر باقی ماندند. از سویی دیگر، پیروزی اعراب را می‌توان در افول و رنگ باختن آیین زردشتی در ایران هم سراغ گرفت، اما خزران در این دوران یهودی بودند و بر این آیین تعصب خاصی می‌ورزیدند و این مذهب نقاط ضعف آیین زردشتی را نداشت و خزران دفاع از قلمرو خود را نوعی جهاد در راه دین یهود می‌دانستند. پس به شدت از آیین و قلمرو خود دفاع کرده و مسلمانان را عقب راندند.

چهارمین مرحله فتوحات

منابع هیچ گزارشی از وضعیت قفقاز در دوران خلافت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی-طالب (۳۵-۴۰ هـ ق) ارائه نمی‌دهند. گویا دو مرحله از فتوحات در عهد خلیفه پیشین، ثبات نسبی را برای حکومت اسلامی در قفقاز به ارمغان آورده بود. از سویی جنگ‌های داخلی که در دوران خلافت آن حضرت شکل گرفت، برای ایشان مجالی برای پرداختن به امور سرحدات اسلامی باقی نگذارد. از طرفی دیگر جنگ‌های داخلی و دیگر حوادث مهم در این دوره، مورخان و راویان را از پرداختن به حوادث حاشیه‌ای، نظیر تحولات قفقاز باز می‌دارد. تنها گزارش منابع از قفقاز در این دوره اشاره‌ای است که آنها به اشعث بن قیس، به عنوان حاکم منطقه ارمینیه و آذربایجان می‌کنند.^{۷۵} در نهج البلاغه نیز نامه‌ای از جانب امام به اشعث درج شده است.^{۷۶}

مرحله چهارم فتوحات در قفقاز، در زمان اولین خلیفه اموی، معاویه بن ابوسفیان صورت پذیرفت. منابع تاریخ دقیق این مرحله از فتوحات را مشخص نمی‌کنند و تنها به

بیان وقوع آن در عهد معاویه بسنده می‌نمایند. فرماندهی اصلی این عملیات نظامی برعهده حبيب بن مسلمه بود. او که در مراحل قبلی فتوحات قفقاز نیز نقش داشت، این بار به فرماندهی کارآموده و آشنا به عملیات نظامی در این منطقه مبدل گشته بود. وی در این مرحله از فتوحات، برای بار دوم به فتح جرزان و تفلیس مبادرت کرد. حاصل این فتح مجدد، انعقاد پیمان نامه صلح میان مسلمانان و اهالی منطقه بود. در این صلح نامه، جان و مال و آیین مردم جرزان در برابر پرداخت جزیه به مسلمانان محترم شمرده شد.^{۷۷}

بدین ترتیب دفتر نخستین فتوحات اسلامی در قفقاز بسته شد و مسلمانان در این دوره توانستند بر ناحیه قفقاز مسلط شوند، اما کوشش‌های آنها برای پانهادن به قلمرو ترکان خزر به نتایج مرگباری برای آنها منجر گردید.

نتیجه

فتوحات اسلامی در قفقاز، در چهار مرحله صورت گرفت. اولین مرحله از این فتوحات در دوران عمر آغاز گردید. دو مرحله بعدی در زمان خلافت عثمان انجام شد. زمان خلافت امیرالمؤمنین علی گزارشی از فتوحات در این منطقه به چشم نمی‌خورد و سرانجام در دوران خلافت معاویه، آخرین مرحله فتوحات اسلامی در قفقاز رقم خورد و مسلمانان پس از زمانی طولانی توانستند بر این ناحیه چیره شوند.

در این دوران از نظر جغرافیایی، فتوحات تنها در قفقاز جنوبی دنبال می‌شد و در سرحدات ساسانیان و ترکان خزر متوقف گردید. گویی اعراب مسلمان، جانشین شهریاران ساسانی شده بودند. حکومت جوان و پویای خزرها اجازه ورود اسلام را به قفقاز شمالی نداد و همواره سنگین‌ترین شکست‌ها از سوی خزران بر اعراب مسلمان تحمیل می‌گردید.

موقعیت کوهستانی منطقه، سدی در برابر پیشروی‌های مسلمانان بود و مانع تعمیق اسلام در میان ساکنان منطقه می‌شد. بدین دلیل پس از نخستین مرحله فتوحات، بسیاری از مناطق فتح شده، خود را از سیطره حاکمان جدید رها نیدند و در مرحله بعدی فتوحات،

دوباره از سوی فرماندهان مسلمان فتح شدند. صلح و جزیه در نواحی مختلف قفقاز جنوبی، همواره وضعیت را به نفع مسلمانان رقم می‌زد، اما در سرزمین‌های شمالی و آن سوی دروازه‌های باب جنگ و شکست نصیب آنان گشت.

اختلافات سپاه اسلام در قالب تضادهای موجود میان سپاهیان کوفه (عراق) و شام در این بخش از تاریخ اسلام نیز متجلی می‌شود. راقه بن عمرو، ولید بن عقبه، سلمان بن ربیع و عبدالرحمن بن ربیع را می‌توان، شاخص‌ترین نمایندگان سپاهیان اعزامی از کوفه دانست و در مقابل حبیب بن مسلمه، برجسته‌ترین نماینده سپاهیان شام به حساب می‌آید. بنابراین کفه ترازو به سود کوفیان سنگینی می‌کند و آنها بیشترین نقش را در نخستین فتوحات در منطقه قفقاز بر عهده داشتند، اما رفته رفته شامیان عاملان اصلی فتوحات در قفقاز گشتند. این نقش با خلافت معاویه و انتصاب حبیب بن مسلمه به فرماندهی اصلی فتوحات پر رنگ‌تر شد.

معروف‌ترین مسیر فتوحات در قفقاز، مسیر آذربایجان بود. به گونه‌ای که همیشه پس از غلبه بر آذربایجان، نوبت قفقاز فرا می‌رسید و عملیات نظامی از جنوب به طرف شمال هدایت می‌شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. عراق (العراق) بخش جنوبی منطقه دجله و فرات است. وسعت آن بسیار کمتر از آن اندازه ای بود که امروز عنوان کشور عراق دارد. ر.ک: آ.ج. آبری و دیگران، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴.
۲. گسترش مسیحیت در قفقاز، تاریخی بس قدیمی دارد. از همان نخستین سده‌های میلادی، مسیحیت در آلبانیای قفقاز رواج یافت. در سده ۱ و ۲ میلادی این آیین به دست فاددی، حواری اعزامی از اورشلیم، در آلبانیای قفقاز تبلیغ شد و حتی قبل از رواج آن در ارمنستان، در این ناحیه از قفقاز گسترش یافت. با این وجود چندان پایگاهی پیدا نکرد. در قرون ۴ و ۵ میلادی دومین مرحله از رواج مسیحیت در این ناحیه رخ داد. در این دوره گریگوری که در یک خانواده مسیحی در شهر قیصری آناتولی، متولد شده بود در ارمنیه تیردات سوم (۲۸۷-۳۳۲ م.) را به مسیحیت فرا خواند. حکمران آلبانیا نیز تحت تأثیر تیردات به آیین مسیح گروید و در ۳۱۳ م. مسیحیت را دین رسمی آلبانیای قفقاز اعلام کرد. ر.ک: Vaqif Piriyev, 'Azərbaycanın tarixi-siyasi coğrafiyası', Bakı, araz nəşriyatı, 2002, pp.4-43.
۳. آرتور کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۲، ص ۱۷۴.
۴. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۳.
۵. همان، ج ۱، ص ۲۵۱.
۶. عباسقلی آقا قدسی، *گلستان ارم*، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲، ص ۷-۴۶.
۷. آرتور کریستن سن، *پیشین*، ص ۳۵۸.

۸. *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۵۷.
۹. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴-۵۵۳.
۱۰. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۴، ص ۱۶۳.
۱۱. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۹۸۱؛ عزالدین علی بن الاثیر، *تاریخ کامل*، ترجمه: سید محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۵۳۲.
۱۲. منطقه موقان را امروزه مغان می‌نامند. این ناحیه در غرب دریای خزر قرار دارد و ما بین دو منطقه آذربایجان و شروان واقع است. ر.ک: Piriye, Ibid, p 51؛ گئی لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۸-۱۸۹.
۱۳. همان کوه‌های قفقاز است مسعودی از آن با نام جبل قبیخ یاد می‌کند و می‌نویسد: «جبل قبیخ کوهی بزرگ است و ناحیه آن ناحیه‌ای معتبر است و شامل ممالک و اقوام بسیار است. در این کوهستان هفتاد و دو قوم هست که هر قوم شاه و زبانی جدا دارد و این کوهستان تنگه‌ها و دره‌ها دارد و شهر باب و ابواب بر یکی از تنگه‌های آن است». ر.ک: مسعودی، پیشین، ص ۱۷۳.
۱۴. طبری، پیشین، ص ۱۹۸۴.
۱۵. ر.ک: همان، ص ۱۹۷۰؛ بلاذری، پیشین، ص ۱۶۴؛ خلیفه بن خیاط، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴؛ ص ۱۰۸.
۱۶. طبری، همان، ص ۱۹۸۱.
۱۷. پی‌ام، هولت و دیگران، *تاریخ اسلام کمبریج*، ترجمه تیمور قادری، تهران: چاپ و نشر

- بین الملل، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۱۲.
۱۸. سرزمین‌های واقع در بین دجله و فرات در شمال عراق را جزیره گویند.
۱۹. طبری، پیشین، ص ۱۹۸۲؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۶.
۲۰. احمد بن محمد بن فقیه همدانی، مختصر البلدان، ترجمه ح - مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۶؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۳۱؛ ابوعلی بلعمی، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۳۰.
۲۱. طبری، پیشین، ص ۱۹۸۲؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۱۵۳۲-۳.
۲۲. در دولت ساسانیان، افراد طبقه اول را با لقب شاهی می‌خواندند. این طبقه مرکب بود از امرای تیول‌داری که در اکناف کشور فرمانروایی می‌کردند و شاهان کوچکی که خود را به پناه شاهنشاه ایران می‌کشیدند و شاهنشاه در عوض، شاهی را در دودمان آنها موروثی می‌کرد مشروط به آن‌که پیوسته، سپاه خود را در اختیار سرور و مخدوم خود بگذارند و گویا از جمله شرایط، دادن خراج هم بوده است. ر.ک: آرتور، کریستن سن، پیشین، ص ۷۱.
۲۳. طبری، پیشین.
۲۴. ابن اثیر، پیشین.
۲۵. طبری، پیشین.
۲۶. همان.
۲۷. همان.
۲۸. عباسقلی آقا قدسی پیشین، ص ۴۶.
۲۹. طبری، پیشین.
۳۰. همان، ص ۱۹۸۳؛ بلعمی، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۱.
۳۱. طبری، همان، ص ۱۳۸۳؛ بلعمی، همان، ص ۵۳۰-۵۳۱.
۳۲. قاضی ابویوسف، کتاب الخراج، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا، ص ۱۲۹.

۳۳. بنگرید: نعمت الله صفری فروشانی، درآمدی بر صلح نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران، *تاریخ اسلام*، سال یکم، شماره دوم؛ طبری، پیشین، اغلب صفحات.
۳۴. طبری، همان، ص ۱۹۸۰.
۳۵. ابوالحسن ماوردی، *آیین حکمرانی*، ترجمه و تحقیق حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۲۹۷.
۳۶. قاضی ابویوسف، *پیشین*، ص ۱۲۲.
۳۷. محقق حلی، *شرایع الاسلام*، ترجمه ابوالقاسم بن احمد یزدی، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۲۷.
۳۸. ابوالحسن ماوردی، *پیشین*، ۲۹۶.
۳۹. محقق حلی، *پیشین*.
۴۰. محمد بن حوقل، *سفرنامه ابن حوقل*، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: میرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۸۹.
۴۱. ابن خلدون در مقدمه *العبر* به این حقیقت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «هرگاه دولتی پایتخت خود را از دست بدهد، باقی ماندن نواحی دیگر برای آن سودی نخواهد داشت و بی‌درنگ مضمحل خواهد گردید؛ زیرا پایتخت به منزله قلب است که روح از آن برانگیخته می‌شود و چون قلب به دست دشمن بیفتد کلیه نواحی آن منهزم خواهد شد». ر.ک: عبدالرحمن بن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۳۱۸.
42. A.H.Balayev ve sayir , *Azerbaycan tarixi en qedim dovrlerden XX esrin evvellerine qeder*, Baki, "Elm" neshriyati, 1993 ,pp.121-2.
۴۳. کریستن سن نسب الان‌ها را به اقوام آئورس می‌رساند که در قرن ۲ ق. م. در خوارزم می‌زیستند و نویسندگان چینی آنها را ین‌تسی می‌نامند. این اقوام در قرن بعد به حرکت در آمده، روبه جانب غرب نهادند و پس از آن نام اقوام آئورس محو می‌شود و آنان را الان می‌خوانند. این کلمه همان لفظ آریا است که در لهجه شمال ایران به این صورت درآمده است.

قوم اوست که امروزه در قفقاز ساکنند از باقی ماندگان الان هاینند. ر.ک: آرتور کریستن-سن، پیشین، ص ۱۱ و ۱۲؛ با این وجود فرای آنان را از قبایل سارمات می‌داند که پیش از ترکان بر استپ‌های جنوب روسیه فرمانروا بودند. او هم اوست‌های امروزی در شمال گرجستان را از بازماندگان الان‌ها می‌داند. ر.ک: ریچارد نلسون فرای، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۹-۶۸. عباسقلی آقاقدسی نیز اطلاعات جالبی از الان‌ها را در کتاب گلستان ارم درج کرده است. ر.ک: عباسقلی آقاقدسی، پیشین، ص ۶-۹.

۴۴. طبری، پیشین، ص ۴-۱۹۸۳؛ ابن اثیر، پیشین، ص ۴-۱۵۳۳.

۴۵. طبری، همان.

۴۶. همان.

۴۷. همان.

۴۸. همان.

۴۹. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: آذر آهنچی، رهبری فتوحات به وسیله خلیفه ابوبکر و عمر بن خطاب، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، سال ۲۵، شماره ۱ و ۲، ص ۸۷-۹۴.

۵۰. طبری، پیشین، ص ۲۰۹۱؛ بلاذری، پیشین، ص ۱۶۵.

۵۱. طبری، همان.

۵۲. همان.

۵۳. در بسیاری از دوره‌ها مرکز منطقه اران بوده است. ابن حوقل آن را مهم‌ترین منطقه اران و چون چشم آن می‌داند، که در عراق و طبرستان جز ری و اصفهان شهری بزرگ‌تر از آن نیست. بردعه امروزه در جنوب شرقی شهر گنجه و در نزدیکی مصب رودخانه ترتر به رود کر قرار دارد. ر.ک: ابن حوقل، پیشین، ص ۸۶؛ *Ibid*، Piriye v p67.

۵۴. همان رودخانه کوچک ترتر است که به رود کر می‌ریزد. ر.ک: *Ibid*.

۵۵. در ساحل شمالی رود ارس و در نزدیکی محل پیوستن دو رود کر و ارس به همدیگر

قرار دارد. ر.ک: *Ibid*.

۵۶. موضعی در منطقه موقان که به احتمال قوی با منطقه بالاساکان در آلبانیای قدیم مطابق است. ر.ک: *ibid*.
۵۷. از شهرهای منطقه شروان که مابین دو شهر مهم و مشهور شماخی و شکی قرار دارد. ر.ک: *ibid*.
۵۸. از نواحی شمالی منطقه شروان است. ر.ک: *ibid*, p.51.
۵۹. شهری در منطقه شروان که در شمال شماخی و جنوب دربند قرار دارد. ر.ک: *ibid*.
۶۰. به مناطق شمال رود کر اطلاق می‌شود. هم‌چنین در گذشته شهری نیز بدین نام در شمال شماخی و جنوب شابران وجود داشته است. ر.ک: *ibid*.
۶۱. عنوان «شام خور» نیز بدان اطلاق شده است. این شهر در شمال غربی گنجه و در ساحل جنوبی رود کر قرار دارد. ر.ک: *ibid*.
۶۲. شهر کوچکی پشت دربند.
۶۳. شهر و ولایتی نزدیک دربند که شاه آن را فیلان شاه می‌گفتند. ر.ک: یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، بی تا، ج ۴، ص ۲۸۶.
۶۴. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد متوکل، تهران: نقره، ۱۳۶۷، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ ابن فقیه همدانی، *پیشین*، ص ۱۳۶؛ ابن اثیر، *پیشین*، ص ۱۶۰۵؛ یعقوبی، *پیشین*، ص ۲-۶۱.
۶۵. محمد بن علی بن اعثم کوفی، *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۲۸۶-۲۸۹.
۶۶. بلاذری، *پیشین*، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ ابن فقیه همدانی، *پیشین*؛ ابن اثیر، *پیشین*، یعقوبی، *پیشین*.
۶۷. ابن اعثم کوفی، *پیشین*، ص ۲۸۹-۲۹۱.
۶۸. بلاذری، *پیشین*، ص ۲۹۳.
۶۹. ابن اثیر، *پیشین*، ص ۱۶۰۴؛ ابن فقیه همدانی، *پیشین*، ص ۱۲۹؛ ابن اعثم کوفی، *فتوحات حبيب بن مسلمه در این دوره را اندکی متفاوت نوشته است. ر.ک: ابن اعثم کوفی،*

پیشین، ص ۲۹۰-۲۹۱.

۷۰. بلاذری، پیشین، ص ۲۸۵-۲۹۱، ۲۹۳.

۷۱. ابن اعثم کوفی، پیشین، ص ۲۹۱.

۷۲. همان، بلاذری، پیشین، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۷۳. طبری، همان، ص ۶۲-۲۱۵۸؛ ابن اثیر، پیشین، ۵-۱۶۶۳.

۷۴. همان، بلاذری طلب باران را به جنازه سلمان بن ربیعہ نسبت می دهد. ر.ک: بلاذری،

پیشین، ص ۲۹۳.

۷۵. ابن فقیه ہمدانی، پیشین، ص ۱۳۷.

۷۶. سیدشریف رضی، *نہج البلاغہ*، ترجمہ عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر

فرہنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۶۰۹.

۷۷. طبری، پیشین.